

تابع دوسویی مراتب معرفت و هستی در نظام فلسفی صدرا

عبدالحمید محمدی*

نقیسه ساطع**

محمدعلی عبدالهی***

چکیده

علم و معرفت در نظام فلسفی صدرالمتألهین از سنخ وجود است؛ هستی و معرفت دو جزء لاینفک‌اند و علم از دید وی به لحاظ عینیت و تحقق در عالم هستی در کنار سایر موجودات عالم قرار می‌گیرد. صدرا هویات معرفتی را نه تنها به خاطر ذهنی بودنشان به مراتب پایین‌تر هستی تنزل نمی‌دهد، بلکه به دلیل مجرد بودنشان ارزش وجودی آنها را از جهان طبیعی هم بالاتر می‌داند. در این مقاله نشان داده شده است که چگونه هر طبقه‌ای از عالم هستی مابه‌ازایی در عالم معرفت داشته و هر مرتبه از معرفت نیز با مرتبه‌ای از عالم هستی متناظر است؛ ادعای مقاله این است که نوعی تناظر یک‌به‌یک و تابع دوسویی ریاضی بین آنها برقرار است؛ لذا ابتدا به شرح اجزا و مراتب عالم هستی در سلسله تشکیکی وجود و سپس به مراتب معرفت در اندیشه صدرا پرداخته شده و در نتیجه با رویکردی سمانتیکی، رابطه ریاضی تابع دوسویی نظام هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی او نمایان شده است.

کلیدواژه‌ها: هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، عینیت، تابع دوسویی، صدرالمتألهین.

* دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه قم. (rashanmak_co@yahoo.com)

** استادیار فلسفه و کلام دانشگاه قم.

*** دانشیار فلسفه دانشگاه تهران (پردیس فارابی).

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۳).

مقدمه

ارتباط و تطابق بین معرفت و هستی نزد فیلسوفان از دیرزمان مطرح بوده است؛ برای نمونه چنان‌که کاپلستون مدعی است «افلاطون هنگامی که می‌خواست تئتوس را بنویسد، نظریه خود را درباره درجات معرفت، که مطابق است با مراتب وجود در جمهوری، ساخته و پرداخته بود... این امر بدین معنی است که مطالب هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی غالباً به هم آمیخته است یا به موازات یکدیگر مورد بحث قرار می‌گیرد» (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۱۷۱-۱۷۲). لیکن این تناظر و تطابق در نظام فلسفی صدرا بیش از افلاطون و هر فیلسوف دیگری قابل طرح است. از سویی هرچند به این موضوع پیش‌تر نیز پرداخته شده ولی تلاش ما در نوشتار حاضر این است که با مراجعه به آثار صدرا و مفسرین او مباحث علم و معرفت و مراتب ادراک را با بیانی متفاوت صورت‌بندی کرده و به‌خصوص تناظر و ارتباط تنگاتنگی را که با عالم هستی و مراتب آن برقرار می‌کند، با بیانی ریاضی‌وار و شفاف‌تر ارائه کنیم تا با روش و طرحی جدید ابهامات احتمالی این ارتباط دوطرفه را برطرف نماییم.

در این مقاله ابتدا به بحث هستی‌شناسی، مراتب و طبقات عالم هستی می‌پردازیم؛ سپس به تشریح معرفت، درجات و مراتب آن در اندیشه صدرا و در نهایت با توابع ریاضی نشان می‌دهیم که به ازای هر مرتبه وجودی، مرتبه‌ای از معرفت، در تناظر یک به یک با آن وجود دارد و برعکس؛ پس نوعی تابع دوسویی ریاضی بین معرفت و هستی در اندیشه صدرا برقرار است.

تابع ریاضیاتی به نوع خاصی از رابطه می‌گویند که بین دو مجموعه از پدیده‌ها برقرار می‌شود. اگر مجموعه اول یا X دامنه یا ورودی تابع و مجموعه دوم یا Y برد یا خروجی تابع باشد در این صورت رابطه $F(x)$ در صورتی تابع خواهد بود که به هر

ورودی خود دقیقاً یک خروجی نسبت دهد. (Mishra, 2016: 2/ 1)

تابع یک به یک تابعی است که هر عضو از دامنه را فقط به یک عضو از برد، مرتبط و متناظر کند و در هیچ حالتی دو ورودی را به یک خروجی منتهی نکند. به بیان ریاضی، $F(x)$ تابع یک به یک خواهد بود اگر به ازای هر x_1 و x_2 که متعلق به دامنه X است داشته باشیم:

$$\bullet (F(x_1)=F(x_2)) \leftrightarrow (x_1=x_2)$$

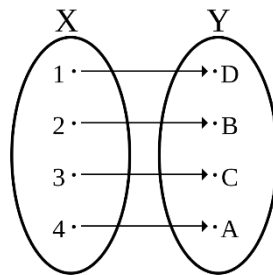
یا اگر عکس نقیض آن را در نظر بگیریم خواهیم داشت:

$$\bullet (x_1 \neq x_2) \leftrightarrow (F(x_1) \neq F(x_2))$$

تابع پوشا به تابعی می‌گویند که تمام اعضای مجموعه برد را درگیر کرده باشد و هیچ عضوی از برد باقی نماند که با عضوی از دامنه مرتبط نشده باشد.

و در نهایت تابع دوسویی به تابعی می‌گویند که دارای هر دو ویژگی باشد، یعنی هم تناظر یک به یک داشته باشد و هم پوشا باشد. چنین تابعی اولاً تمام اعضای هر دو مجموعه دامنه و برد را درگیر می‌کند و ثانیاً هر عضو از مجموعه دامنه را فقط با یک عضو از مجموعه برد متناظر می‌کند. (Mishra, 2016: 2/ 140, 154)

شکل زیر گویای یک تابع دوسویی است:



شکل ۱: تابع دوسویی

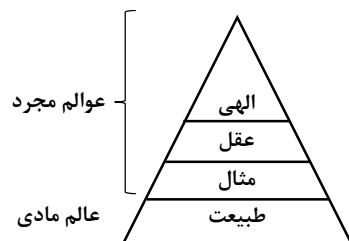
لازم به ذکر است که نظریه مجموعه‌ها و توابعی که روی آن‌ها تعریف می‌شوند

مبتنی بر کمیات گسسته و مستقل از هم و در واقع بر اساس اصل اتمیسم شکل می‌گیرند، و تحلیل هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی صدرا از آن روی که دارای پیوستگی‌اند در قالب این‌گونه نظریات ممکن است نادرست و ناسازگار به نظر آید؛ لذا برای پیشبرد چنین بحثی لازم است که هستی و معرفت را در تحلیل ذهنی به نوعی کمیات گسسته و مستقل از هم تبدیل کنیم تا بتوانیم در مورد آن‌ها در قالب مجموعه‌ها و توابع مربوط به آن بحث کنیم اما در حقیقت، ورودی و خروجی تابع مورد نظر ما که همان هستی و معرفت در سیستم صدرایبی است از پیوستگی کاملی برخوردارند.

۱. هستی‌شناسی صدرا

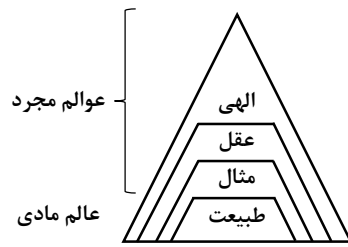
۱/۱. طبقات عالم هستی

در یک نگاه کلی عالم هستی را می‌توان به دو گروه مادیات و مجردات تقسیم کرد، ولی بر خلاف فیلسوفان مشایی که به دو عالم (عقل و طبیعت) معتقد بودند، صدرا با توجه به این که مجردات را شامل مجردات تام و ناقص می‌داند به سه عالم مجرد و نیمه مجرد و مادی یا همان عوالم عقل و مثال و طبیعت معتقد است، که با در نظر گرفتن عالم الهی در راس همه آن‌ها می‌توان طبقه‌بندی عوالم در صدرا را به شکل زیر نشان داد:



شکل ۲: طبقات عالم هستی

البته با توجه به این که در اندیشه صدرا هر عالم مافوقی دربرگیرنده عوالم زیرین خود نیز هست و حالتی تو در تو دارد می‌توان شکل فوق را به صورت زیر تصحیح کرد:



شکل ۳: طبقات تو در توی عالم هستی

بر خلاف فیلسوفان پیشین که برای هر ماهیتی در عالم واقع فقط یک نحوه وجود قائل بودند صدرالمتلهین برای هر ماهیتی نحوه‌های وجود مختلف قائل است، «یک ماهیت نحوه‌های متفاوتی از وجود را داراست که بعضی از آن‌ها کامل‌تر از بعضی دیگرند» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۱۰۹/۹). در واقع از دید صدرالمتلهین علاوه بر وجود خاص خود می‌تواند با نحوه‌های وجود دیگری که کامل‌تر و برتر از وجود خاص آن‌اند نیز موجود شود. مثلاً ماهیت یک شیء طبیعی مانند درخت علاوه بر وجود خاص خود در عالم طبیعت، که همان درخت طبیعی است، می‌تواند با وجود مثالی یا وجود عقلی یا حتی با وجود الهی نیز محقق و موجود شود، که وجودهای مثالی و عقلی و الهی در حقیقت وجودهای کامل‌تر و برتر یا اعلی و اشرف درخت‌اند.

صدرالمتلهین در *سفار استدلال* می‌کند که حقایق وجودی و کل عالم هستی سلسله متفاضلی را تشکیل می‌دهند که از یک طرف به پایین‌ترین مرتبه وجودی یعنی عالم طبیعت که پایین‌ترین مرتبه آن نیز هیولاست ختم می‌شوند، و از سوی دیگر به بالاترین مرتبه وجودی که عالم الهی است و بالاتر از آن قابل تصور نیست منتهی می‌گردند. هر ماهیتی در مراتب زیرین می‌تواند با وجودهای برتر در عوالم بالاتر نیز محقق و موجود شود، و از این رو می‌توان گفت عالم الهی شامل تمامی ماهیات کل عوالم هستی یعنی عقلی و مثالی و طبیعی نیز هست. به عبارتی می‌توان گفت وجود الهی، وجود جمعی تمام ماهیات عالم هستی است و با وجود واجب بالذات در

حقیقت تمامی ماهیات عالم موجودند. عالم عقل نیز شامل عوالم مثالی و طبیعی است و هر ماهیتی که با وجود طبیعی یا مثالی موجود است با وجود عقلی نیز تحقق و موجودیت دارد. و همین طور است در مورد عالم مثال که شامل عالم طبیعت نیز هست. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۶/۲۷۳)

پس هر ماهیتی در عالم طبیعت دارای چهار نحوه وجود است:

۱- نحوه وجود طبیعی

۲- نحوه وجود مثالی

۳- نحوه وجود عقلی

۴- نحوه وجود الهی

که اولی وجود مادی آن است و سه‌تای دیگر وجودات مجرد آن. از طرفی همان‌طور که عبودیت در کتاب نظام حکمت صدرایی توضیح می‌دهد صدرا به دو عالم مثال معتقد است:

۱- عالم مثال منفصل که در خارج از نفس تحقق دارد و بدون در نظر گرفتن نفس هم موجود است

۲- عالم مثال متصل که قائم به نفس و مرتبه‌ای از آن است

مجردات واقع در مثال متصل نیز خود در دو مرتبه مثالی حسی و مثالی خیالی قرار دارند. از این رو می‌توان گفت ماهیت ذکر شده در عالم طبیعت نیز می‌تواند در عالم مثال به دو نحوه زیر وجود داشته باشد:

۱- نحوه وجود مجرد مثالی حسی

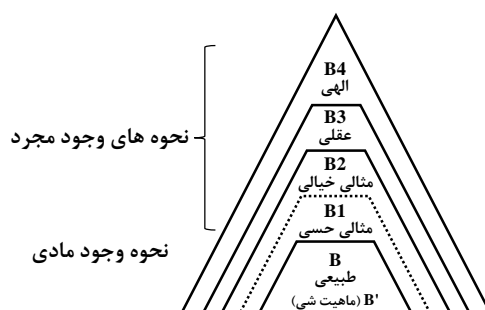
۲- نحوه وجود مجرد مثالی خیالی

بنابراین طبقات عوالم و نحوه‌های وجود را اعم از این که متصل و قائم به نفس باشند یا مستقل، می‌توان به شرح زیر کامل‌تر کرد:

- ۱- نحوه وجود مادی طبیعی
- ۲- نحوه وجود مجرد مثالی حسی
- ۳- نحوه وجود مجرد مثالی خیالی
- ۴- نحوه وجود مجرد عقلی
- ۵- نحوه وجود مجرد الهی

(عبودیت، ۱۳۹۲: ۱/۱۶۵-۱۶۷) و (همان: ۲/۳۴-۳۶)

بنابراین شکل ۳ می‌تواند به صورت زیر کامل گردد:



شکل ۴: نحوه های وجود

۱/۲. وجود ذهنی و وجود عینی؛ وجود برتر و وجود ناقص‌تر

عینی بودن و ذهنی بودن در فلسفه به معنی منشا آثار بودن یا نبودن است. صدرا در مشاعر می‌نویسد:

«منظور از خارج و ذهن در گفتار ما که می‌گوییم "این موجود در خارج است" و "آن موجود در ذهن است" از قبیل ظرف و مکان و محل نیست، بلکه مقصود از این که شیئی در خارج است این است که آن شی دارای وجودی است که آثار و احکام مربوط به آن شی بر آن مترتب است، و مقصود از این که شی در ذهن است بر خلاف آن است، [یعنی آثار و احکام مربوط به آن شی بر وجود آن مترتب نیست].»
(صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳ الف: ۱۲)

و ملاهادی سبزواری در تعلیقه شواهدالربوبیه چنین می‌آورد:

«وجود عین خارجیت و متن واقعیت و منشا آثار است، پس اگر در ذهن حاصل شد یعنی به وجودی موجود شد که اثر بر آن مترتب نیست از حقیقت خود منقلب شده است» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: تعلیقه/۳۸۸)

بنابراین می توان گفت:

۱. وجود عینی (یا خارجی) ماهیت (که از این پس آن را با V نشان می دهیم): وجود یا واقعیتی است که دارای آثار مورد انتظار آن ماهیت هست.
 ۲. وجود ذهنی ماهیت (که از این پس آن را با V_z نشان می دهیم): وجود یا واقعیتی است که دارای آثار مورد انتظار آن ماهیت نیست.
- از طرفی چنان که گفته شد در اندیشه صدرا هر ماهیتی علاوه بر وجود خاص خود می تواند با نحوه های وجود دیگری نیز موجود شود که به آن ها وجود برتر این ماهیت می گویند، و می توان نوشت:
۳. وجود برتر ماهیت (که از این پس آن را با V_b نشان می دهیم): وجود یا واقعیتی است که کمالات آن ماهیت را به نحو برتر و اعلی و اشرف داراست.
- اینجا لازم است به تفاوت دیدگاه صدرا در باب ماهیت با فیلسوفان پیشین اشاره ای داشته باشیم؛ از نظر بیشتر مشایبان هر شیئی دارای یک وجود خاص و یک ماهیت است که هر دو در تحقق شی سهم اند و از دید اشراقیون، وجود اعتباری است و آن چه که تحقق دارد و متن خارج را پر کرده ماهیت است نه وجود. به هر حال این هر دو گروه به نوعی به وجود ماهیت در خارج قائل اند ولی از دید صدرا این فقط وجود است که اصالت دارد و متن واقعیت را پر کرده است، ماهیت فقط اعتبار ذهن است و تحقیق در خارج ندارد. (عبودیت، ۱۳۹۲: ۱/ ۷۷-۱۳۵)

در شکل ۴، B' ماهیت شیئی است که با وجود خارجی B موجود است. بنابراین B واقعیتی است که دارای آثار مورد انتظار ماهیت B' هست، ولی B_1 تا B_4 واقعیاتی اند

که اولاً دارای آثار مورد انتظار ماهیت B' نیستند، ثانياً آثار و کمالات B' را به نحو برتر و اعلی و اشرف دارند. بنابراین آن‌ها را می‌توان از یک لحاظ، وجود ذهنی B' و از لحاظ دیگری وجود برتر آن دانست.

بنابراین می‌توان نوشت:

$$\bullet (B_1, B_2, B_3, B_4 = V_b(B')) \& (B_1, B_2, B_3, B_4 = V_z(B')) \rightarrow V_b(B') = V_z(B')$$

یعنی در فلسفه صدرا می‌توان وجود ذهنی ماهیت را همان وجود برتر ماهیت دانست، چرا که هم در وجود ذهنی و هم در وجود برتر، آثار مورد انتظار ماهیت موجود نیست.

البته در اندیشه فیلسوفان پیشین که به طبقه‌بندی عالم و انحای مختلف وجود برای یک ماهیت واحد معتقد نبودند بحث وجود ذهنی را فقط در حوزه معرفت و هستی‌شناسی علم می‌توان مطرح کرد، ولی در صدرا با توجه به دیدگاهی که نسبت به عالم وجود دارد، وجود ذهنی را هم در حوزه معرفت و هم در حوزه متافیزیک می‌توان به کار برد. بنابراین رابطه بالا را هم در طبقات عالم در حوزه متافیزیک (شکل ۴) و هم در مراتب مختلف علم انسانی (شکل ۷ که در بخش مراتب علم حصولی خواهد آمد) می‌توان به کار برد. پس اگر ماهیتی با وجود برتر چه در طبقات عالم و چه در نفس موجود باشد در واقع این وجود، وجود ذهنی یا وجود علمی آن ماهیت نیز هست.

۱/۳. تطابق عوالم هستی

عوالم چهارگانه هستی از دید صدرا با هم متطابق‌اند، یعنی هر عالمی در مرتبه بالاتر بر تمام عوالم زیرین و مادون خود منطبق است. عبودیت می‌نویسد:

«منظور از تطابق عوالم به زبان ساده این است که هر نوع موجودی که در عالم طبیعت با وجودی مادی و جسمانی یافت می‌شود همان نوع موجود در عالم مثال و در عالم

عقل و در عالم الوهی نیز... با وجودی مناسب با آن عالم یافت می‌شود» (عبودیت، ۱۳۹۲: ۱/ ۱۷۵-۱۷۶)

و مطهری می‌گوید:

«کلی چگونه در ذهن پیدا می‌شود؟ چطور صورتی در ذهن قابل صدق بر کثیرین می‌شود؟ ... پاسخ صحیح مسأله همان است که صدرالمألهین داده است و آن مسأله تطابق عوالم بالا با پایین است و روحانی بودن کلیه ادراکات و بالاتر بودن وجودات علمی و ذهنی از وجودات عینی» (مطهری، ۱۳۷۲: ۷/ ۲۷۸-۲۷۹)

در شکل ۴ که بیان‌گر طبقات مختلف عالم و نحوه‌های وجود است، اگر B را وجود ماهیتی مانند درخت در عالم طبیعت بدانیم آن‌گاه چنان که گفته شد ماهیت درخت می‌تواند علاوه بر B با وجودهای دیگری نیز تحقق یابد که وجودهای برتر آن‌اند و در مرتبه‌هایی بالاتر از وجود خاص آن قرار می‌گیرند. در واقع اگر داشته باشیم:

• B: وجود طبیعی درخت

• B1: وجود مثالی حسی درخت

• B2: وجود مثالی خیالی درخت

• B3: وجود عقلی درخت

• B4: وجود الهی درخت

و اگر R_c رابطه تطابق باشد طوری که $(x R_c y)$ به معنای «x منطبق است بر y» باشد، آن‌گاه روابط زیر همگی درست‌اند:

- $(B4 R_c B3)$, $(B4 R_c B2)$, $(B4 R_c B1)$, $(B4 R_c B)$
- $(B3 R_c B2)$, $(B3 R_c B1)$, $(B3 R_c B)$
- $(B2 R_c B1)$, $(B2 R_c B)$
- $(B1 R_c B)$

روابط ردیف اول گویای آن هستند که عالم الهی بر تمام عوالم زیرین خود یعنی

عوامل عقلی و خیالی و حسی و طبیعی منطبق است. روابط ردیف دوم نشان می‌دهند که عالم عقلی بر عوالم خیالی و حسی و طبیعی منطبق است. روابط ردیف سوم انطباق عالم خیالی بر عوالم حسی و طبیعی را نشان می‌دهند، و رابطه ردیف چهارم نشان دهنده انطباق عالم حسی بر عالم طبیعی است.

پس همواره وجود برتر یک ماهیت بر وجود خاص آن منطبق است، و همین که ما بپذیریم یک ماهیت واحد دارای وجودها یا نحوه‌های وجود برتر متنوعی است لاجرم باید بپذیریم که بین آنها رابطه انطباق هم برقرار است؛ یعنی عوالم بالاتر وجود بر عوالم پایین‌تر آن منطبق‌اند.

۲. معرفت‌شناسی صدرا

از نظر صدرا «علم از تعریف بی‌نیاز است» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳ ب: ۲۶۱) چرا که «هیچ شیئی شناساتر از علم نیست» (همو، ۱۳۶۸: ۱۳/۳) و حتی «اشیاء دیگر در پرتو نور و ظهور علم معلوم و منکشف و آشکارا می‌گردند» (همو، ۱۳۶۷: ۲-۳) و در واقع «علم مستلزم انکشاف معلوم نزد عالم است» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۶/۱۹۱) و از آن‌جا که از دید او علم از سنخ وجود و مساوق با وجود است علم را عبارت از «وجود شیء مجرد از ماده برای شیء» می‌داند (همان: ۳/۳۴۵) و (همو، ۱۳۶۳ ب: ۲۶۲) و (همان: ۱۰۸) یا در واقع آن را حضور معلوم مجرد نزد عالمی که «وجود مستقلی دارد» می‌داند. (همو، ۱۳۶۸: ۶/۱۵۰) و (همو، ۱۳۵۴: ۸۸) و (همو، ۱۳۶۳ ب: ۱۰۸)

۲/۱. تقسیم علم به حضوری و حصولی

صدرا در رساله تصور و تصدیق چنین می‌گوید:

«گاهی شناسائی يك شیء واقعی به گونه‌ای است که هستی شناخت با هستی عینی شیء شناخته شده یکسان و یگانه است و این قسم از شناخت... حضوری است... اما

گاهی دیگر... به نحوی است که هستی شناخت با هستی شیء شناخته شده... دو گونه از هستی می‌باشند... یکی هستی عینی است و دیگری هستی علمی... و بدین گونه دانش، «دانش حصولی» (دریافتی) «و انفعالی» می‌گوئیم» (همو، ۱۳۶۷: ۴-۵)

بنابراین اگر در بحث علم، سه رکن عالم و علم و معلوم را در نظر بگیریم می‌توان گفت علم حضوری علمی است که در آن علم و معلوم یکی باشند، «فی الحضور العلم عین المعلوم» (همو، ۱۳۶۸: ۶/ تعلیقه/ ۲۳۱) و علم حصولی برعکس، علمی است که در آن علم و معلوم مغایر باشند. شرط علم حضوری فقط حضور است، حضور معلوم نزد عالم یا حضور مجردی نزد مجردی دیگر، ولی در علم حصولی علاوه بر حضور، انطباق نیز شرط است، انطباق صورت معلوم با خود معلوم. پس می‌توان گفت:

• علم حضوری = حضور

• علم حصولی = حضور + انطباق

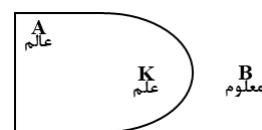
حائری یزدی می‌نویسد:

«برخلاف علم حضوری، علم حصولی علمی است که با یک معنای دوگانه از عینیت مشخص می‌شود... بنابراین علم حصولی علمی است که در آن: الف) دو نوع شی وجود دارد، یکی داخلی و دیگری خارجی. به این معنی که هم شی داخلی و هم شی خارجی هر دو باید در حال حاضر بالفعل موجود باشند. ب) یک رابطه تطابق بین این دو شی وجود دارد» (Hairi Yazdi, 1992: 49)

در شکل زیر اگر عالم را با حرف A، معلوم را با حرف B و علم را با حرف K نشان دهیم و F(x) تابع علم حضوری و G(x) تابع علم حصولی باشد دو حالت زیر به وجود خواهد آمد:

• If (K=B) → K = F(B) (علم حضوری)

• If (K≠B) → K = G(B) = F(B) + (K R_c B) (علم حصولی)



شکل ۵: ارکان علم

۲/۲. علم حضوری

۲/۲/۱. مراتب علم حضوری

در طبقه بندی عوالم و مراتب عالم هستی از بین چهار طبقه گفته شده در شکل ۳، عالم طبیعت نمی تواند به علم حضوری در آید بلکه فقط سه طبقه بالاتر آن که مجرد از ماده و بدون امتدادند مشمول علم حضوری می توانند بود چرا که «هیچ کس به چیزی از جسم و اعراض لاحق آن علمی ندارد مگر علم به صورتی که غیر از صورت وضعی مادی آن در خارج است» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۳/۲۹۸). بنابراین در علم حضوری با مراتب و طبقات زیر از عالم هستی سر و کار داریم:

۱- مجردات مثالی

۲- مجردات عقلی

۳- مجرد الهی

از بین این طبقات، مجرد الهی با توجه به بی نهایت بودنش فقط می تواند مشمول علم حضوری ذات واجب الوجود قرار گیرد و انسان را یارای درک حضوری این عالم نیست. پس این طبقه را فقط می توان در علم الهی به آن پرداخت که آن هم علم حضوری و بی واسطه است و فقط وجود بی نهایت باری تعالی قادر به درک آن خواهد بود. بنابراین اگر بخواهیم به علم حضوری انسان بپردازیم از بین طبقات گفته شده، دو طبقه مجرد مثالی و عقلی مشمول این علم خواهند بود. از آنجا که موجودات مجرد این دو طبقه اعم از این که قائم به نفس باشند یا مستقل، به ترتیب از ناقص به کامل در سه مرتبه زیر قرار می گیرند:

۱- مجردات مثالی حسی

۲- مجردات مثالی خیالی

۳- مجردات عقلی

بنابراین علم حضوری هم که همان وجود مجرد یا نحوه وجود آن است لاجرم به سه شکل زیر خواهد بود:

۱- علم حضوری حسی یا نحوه وجود مجرد مثالی حسی (که از این پس آن را K1 می‌نامیم)

۲- علم حضوری خیالی یا نحوه وجود مجرد مثالی خیالی (که از این پس آن را K2 می‌نامیم)

۳- علم حضوری عقلی یا نحوه وجود مجرد عقلی (که از این پس آن را K3 می‌نامیم)

پس علم حضوری انسان در نفس انسان به سه شکل فوق می‌تواند تحقق پیدا کند که به ترتیب هر کدام کامل‌تر و برتر از مرحله قبل از خود است و می‌توان گفت: $(K3 > K2 > K1)$ که علامت «>» را به عنوان نشان کامل‌تر و برتر به کار برده‌ایم (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۶۱۳-۶۱۵).

اگر A را به عنوان عالم یا نفس انسان در نظر بگیریم می‌توان علم حضوری را به شکل زیر نشان داد:



شکل ۶: مراتب علم حضوری

در اینجا K1 یا K2 یا K3 یا به طور کلی K که علم حضوری است واسطه‌ای برای شناختن شی دیگری به نام B به عنوان معلوم نیست، بلکه B یا معلوم خود همان K یا

علم است که بی واسطه بر A یا عالم مکشوف و حاضر است. پس K از یک طرف معلوم A و از طرف دیگر علم اوست، و از این رو آن را معلوم بالذات هم می‌گویند، چرا که ذاتا و بدون هیچ واسطه‌ای بر ما معلوم است، حال چه این علم حسی باشد چه خیالی و چه عقلی. پس می‌توان گفت:

- K1: علم حضوری حسی یا ادراک حسی = حس یا احساس ← مدرک K1:
محسوس بالذات
- K2: علم حضوری خیالی یا ادراک خیالی = خیال یا تخیل ← مدرک K2: متخیل
بالذات
- K3: علم حضوری عقلی یا ادراک عقلی = عقل یا تعقل ← مدرک K3: معقول
بالذات

۲/۲/۲. علم حضوری اشیای مادی

در اینجا لازم است به نکته‌ای اشاره کنیم. همان‌طور که گفته شد علم حضوری و کلا علم از ویژگی‌های موجودات مجرد است و موجودات مادی صلاحیت و توانایی عالم شدن را ندارند. در عین حال در بعضی آثار صدرا صحبت از نوعی علم و ادراک در موجودات مادی شده است که به ظاهر ادعای فوق را نقض می‌کند. به نظر او علم و وجود با هم مساوق‌اند و از این رو هر جا وجودی باشد باید علم هم باشد.

«همانا علم نوعی از وجود بلکه عین آن است پس میزان علم همان میزان وجود است... بنابراین علم به شی در حقیقت همان حضور ذاتش نزد عالم است» (همو، ۱۳۶۸: ۶/۱۶۳).

پس با چنین نگاهی باید به کل موجودات عالم از جمله موجودات مادی علم و ادراک نسبت داد. البته صدرا را در اینجا نباید به تناقض‌گویی متهم کرد. عبودیت در توجیه این مطلب می‌نویسد:

«مقصود از این ادراک نوعی علم حضوری ضعیف به خود و فاعل خود است، نه علم حصولی... علم که همانند وحدت و فعلیت از صفات وجود است مانند خود وجود امری مشکک است. پس همان‌گونه که خود وجود دارای مراتبی شدید و ضعیف و کامل و ناقص است، به طوری که... در برخی از مراتب، مانند مرتبه هیولا یا جسم، آن‌چنان ضعیف و ناقص است که گویی هماغوش با عدم است، علم هم دارای مراتبی شدید و ضعیف و کامل و ناقص است، به طوری که در برخی از مراتب خود، مانند علم حضوری امور جسمانی، آن‌چنان ضعیف است که گویی اصلا علم نیست و جهل محض است، حضور نیست و غیبت مطلق است» (عبودیت، ۱۳۹۲: ۴۲/۲-۴۳)

۲/۲/۳. تابع علم حضوری

اگر $F(x)$ تابع علم حضوری باشد که بر اساس آن رابطه علم و معلوم یا ادراک و مدرک مشخص می‌شود می‌توان نوشت:

- $F(x)=V(x)=x$

تابعی که ورودی آن مدرک یا معلوم، و خروجی آن ادراک یا علم است. چنان‌که پیداست بر اساس این تابع، نحوه وجود علم حضوری یا ادراک حضوری کاملاً وابسته به نحوه وجود خود مدرک است، و اصلاً علم حضوری چیزی جز خود مدرک یا وجود خارجی مدرک نیست.

اگر معلوم‌های $B1$ و $B2$ و $B3$ به ترتیب وجودهای مجرد حسی و خیالی و عقلی باشند که به علم A درآمده‌اند و داشته باشیم $x \in \{B1, B2, B3\}$ یعنی x متعلق باشد به مجموعه‌ای که شامل اعضای $B1$ و $B2$ و $B3$ است، آن‌گاه با توجه به شکل ۶ و بر اساس تابع علم حضوری $F(x)$ ، $K1$ و $K2$ و $K3$ نیز نزد A که عالم است از نوع علم حضوری حسی و خیالی و عقلی خواهند بود و می‌توان نوشت:

- $F(B1)=V(B1)=B1=K1$
- $F(B2)=V(B2)=B2=K2$
- $F(B3)=V(B3)=B3=K3$

۲/۳. علم حصولی

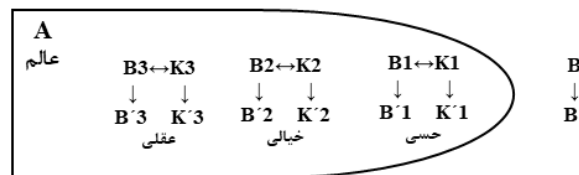
۲/۳/۱. مراتب علم حصولی

در علم حصولی بر خلاف علم حضوری، علاوه بر مجردات، موجودات مادی هم علی‌رغم ممتد بودنشان می‌توانند با واسطه متعلق علم و شناخت واقع شوند. پس در طبقه بندی عوالم، عالم طبیعت نیز می‌تواند در حیطه این علم قرار گیرد. در حقیقت برای شناخت یک شیء طبیعی، ماهیت شیء مورد نظر نه با وجود خاص خارجی‌اش بلکه با یکی از وجودهای برترش یعنی وجود حسی یا خیالی یا عقلی نزد نفس حاضر می‌شود، و درک حضوری این وجود برتر منجر به درک حصولی وجود خارجی آن می‌شود.

بنابراین علم حصولی هم در واقع همان علم حضوری است؛ حضوری و حصولی بودن علم دو مفهوم نسبی است نه مطلق، و می‌توان گفت این علم را اگر فی‌نفسه در نظر بگیریم حضوری است و اگر آن را در مقایسه با شیء خارجی در نظر بگیریم حصولی است. یعنی هیچ علمی به خودی خود حصولی نیست بلکه فقط در مقایسه با امر دیگری حصولی است و گرنه حضوری است. از این رو علم حصولی هم مانند علم حضوری، همان وجود مجرد یا نحوه وجود آن است و لاجرم به سه شکل زیر خواهد بود:

- ۱- علم حصولی حسی یا نحوه وجود مجرد مثالی حسی شیء خارجی
- ۲- علم حصولی خیالی یا نحوه وجود مجرد مثالی خیالی شیء خارجی
- ۳- علم حصولی عقلی یا نحوه وجود مجرد عقلی شیء خارجی

و می‌توان آن را به شکل زیر نشان داد:



شکل ۷: مراتب علم حصولی

بر اساس شکل فوق می توان گفت:

- B: وجود خاص خارجی معلوم
- B': ماهیت معلوم
- K1 و K2 و K3: علم حصولی حسی و خیالی و عقلی B
- K'1 و K'2 و K'3: ماهیت وجود خارجی علم حسی (K1) و علم خیالی (K2) و علم عقلی (K3) (=کیف نفسانی)
- B1 و B2 و B3: وجود ذهنی حسی و خیالی و عقلی ماهیت معلوم
- B'1 و B'2 و B'3: ماهیت B1 و B2 و B3 = ماهیت ذهنی B' = B

ادراک حسی، ادراک اشیای مادی است در زمانی که انسان هنوز با شی مادی مربوطه مرتبط است، ادراک خیالی ادراکی است که حتی با قطع ارتباط با شی مادی نیز همچنان در نفس و در حوزه ادراک انسان موجود است؛ و ادراک عقلی ادراکی است که به درک کلیات منجر می شود.

۲/۳/۲. وجود علم حصولی با دو ماهیت

در صدرا علاوه بر این که یک ماهیت می تواند با چند وجود موجود شود، ممکن است که برای یک وجود هم چند ماهیت اعتبار شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۳/۳۲۹). مثلاً در مورد حقیقت و واقعیت علم می توان گفت همان طور که همه اشیای دیگر دارای ماهیت اند، واقعیت علم هم در کنار سایر اشیا دارای ماهیتی خاص خود است و از طرفی ماهیت معلوم را هم می توان به آن نسبت داد. در واقع بر وجود علم به دو اعتبار می توان دو ماهیت مختلف حمل کرد. وجود علم اگر فی نفسه در نظر گرفته شود و جنبه حکایت گری نداشته باشد ماهیت اش کیف نفسانی است، و اگر در مقایسه با شی خارجی در نظر گرفته شود که به عنوان معلوم لحاظ شده و قرار است که این علم به موجب انطباق، حکایت گر آن باشد، آن گاه ماهیت اش همان ماهیت معلوم

است. پس در شکل ۶، K^1 و K^2 و K^3 ماهیات مراتب مختلف علم‌اند از این لحاظ که علم وجود خارجی است، و B^1 و B^2 و B^3 ماهیات علم‌اند از این لحاظ که علم در مقایسه با وجود خارجی ماهیت، وجود ذهنی است و در واقع این سه ماهیت یکی و با ماهیت خارجی شی این همان‌اند.

بنابراین هم می‌توان گفت « K ، K' است» و هم می‌توان گفت « K ، B' است» ولی نه با یک نوع حمل، بلکه اولی با «حمل شایع صناعی» است که همان «حمل ماهیت بر وجود خاص خارجی آن» است و دومی با «حمل حقیقه و رقیقه» که «حمل ماهیت بر وجود برتر آن» است.

در واقع علم را از حیث خارجی یا ذهنی و برتر بودن می‌توان به سه اعتبار سه گونه در نظر گرفت: علم در مقایسه با ماهیت فی‌نفسه خودش یعنی کیف نفسانی، وجود خارجی است، در مقایسه با وجود خارجی معلوم، وجود ذهنی است، و در مقایسه با ماهیت معلوم، وجود برتر است. بنابراین می‌توان گفت:

$$K=V(K') \quad \bullet$$

$$K=V_z(B') \quad \bullet$$

$$K=V_b(B') \quad \bullet$$

پس به علم K به سه اعتبار مختلف می‌توان وجود خارجی، وجود ذهنی یا وجود برتر نسبت داد؛ و این به معنی این نیست که یک علم با هستی‌های گوناگونی در ارتباط باشد و به جای ارتباط یک به یک، نوعی ارتباط یک به چند با هستی برقرار کند؛ در واقع علم یکی است و فقط اعتبارها مختلف‌اند.

۲.۳.۳. تابع علم حصولی

اگر x شی خارجی با ماهیت x' و $G(x)$ تابع علم حصولی و R_c رابطه تطابق باشد می‌توان گفت:

$$\bullet \quad G(x) = V_b(x') + (V_b(x') R_c x) = V_z(x') + (V_z(x') R_c x)$$

در شکل ۷، B شی خارجی و B' ماهیت آن است و از آنجا که B وجود مادی خاص خارجی این ماهیت است پس خودش نمی‌تواند نزد عالم حضور پیدا کند و مستقیماً به علم A درآید و لاجرم نیاز به واسطه‌ای دارد. برای درک آن لازم است که B' با وجود برتری مثل K1 که همان B1 یا وجود ذهنی B' و منطبق بر B است موجود شود که به واسطه آن بتوانیم ماهیت B' را درک کنیم. در این فرایند، K یا B1 معلوم بالذات و B و B' معلوم بالعرض‌اند و بنابراین علم حضوری به K1 نتیجه‌اش علم حصولی به B است.

پس اگر ماهیت شی B یعنی B' با وجودهای ذهنی B1 و B2 و B3 یا همان K1 و K2 و K3 به نحو حسی یا خیالی یا عقلی در نفس موجود شود و به علم A درآید بر اساس تابع علم حصولی G(x) می‌توان نوشت:

- $G(B1) = B1 + (B1 R_c B) = K1 + (K1 R_c B)$ حسی
- $G(B2) = B2 + (B2 R_c B) = K2 + (K2 R_c B)$ خیالی
- $G(B3) = B3 + (B3 R_c B) = K3 + (K3 R_c B)$ عقلی

۲/۳/۴. استکمال جوهری نفس

ملاصدرا شناخت و سیر و سلوک معرفتی را همچون سلوک عرفانی در اسفار اربعه بر مبنای سفرهای عقلی چهارگانه در قوس صعود و نزول پایه‌ریزی کرده و معتقد است که نفس در حرکت استکمالی‌اش در قوس صعود بر پایه اتحاد عاقل و معقول با معلوم یکی شده و در واقع «عاقل با حرکت جوهری خود با معقول متحد می‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۱۹۶/۲/۲) و در قوس نزول صورت ادراکی را متمثل می‌کند. بنابراین «نفس عالم در حرکت جوهری خود با مصداق و وجود خارجی علم که همان معلوم بالذات است متحد شده و از این طریق به امور دیگری که به تبع آن

وجود محقق می گردند و معلوم بالعرض هستند آشنا می گردد» (همان: ۱/۲/۱۹۶) و البته بر اساس قاعده «بسیط الحقیقه» می توان گفت «بسیط الحقیقه به دلیل این که کمالات همه اشیا را واجد است در ظهور نخستین خویش همه امور را در بر می گیرد و در این حال هیچ یک از اشیا به حدود خود موجود نیستند، و لیکن در ظهور دوم هر یک از اشیا به تفصیل و با حدود خود ظاهر می شوند» (همان: ۲/۵/۲۷۵).

در حقیقت هنگامی که نفس انسان حادث می شود در پایین ترین مرتبه تجرد وجودی یعنی تجرد مثالی است؛ و سپس با حرکت جوهری اشتدادی به تدریج با صور ادراکی مختلف متحد می شود و تکامل جوهری پیدا می کند و به مرحله و مرتبه ای می رسد که قادر به ادراک عقلی نیز می شود و می تواند حقیقت عقلی را در خود وجود ببخشد، که خود به خود ماهیتی عقلی نیز با وجود آن موجود می شود (رضانژاد، ۱۳۸۷: ۲/۹۳۲-۹۳۴) و «از آنجا که مراحل و مراتب نفس متطابق اند، باید بپذیریم مراتبی که در هر مرحله ای از مراحل نفس وجود دارند، مانند خود مراحل نفس پیوستاری را تشکیل می دهند که از یک سو به بدن و قوای آن ختم می شوند، و از سوی دیگر به بالاترین مرتبه مجرد وجود انسان» (عبودیت، ۱۳۹۲: ۳/۳۰۸).

بنابراین نفس از دید صدر ا همچون دیدگاه گذشتگان جوهری ثابت نیست که صورت های علمی در قالب اعراض و کیفیات نفسانی در آن حلول کنند و شناختی ذهنی از جهان هستی را برای آن به ارمغان بیاورند. بلکه نفس، خود جزئی از عالم هستی است و با ارتقای عالم هستی ارتقا می یابد و به شکلی فعال وجودات علمی را در خود ایجاد می کند. هر علم و دانشی که به نفس اضافه می شود گویی حجم آن را اندکی افزایش می دهد و جوهرش را یک مرتبه بالاتر می برد تا جایی که می تواند کل عالم حسی و خیالی و عقلی را در بر بگیرد.

گویی صدر ا ذهن را حذف می کند و همه چیز را متعلق به عین می داند؛ و اگر

صحبت از ذهن و وجود ذهنی هم می‌کند منظورش همان نفس است که کاملاً جنبه عینی و هستی‌شناسانه دارد. او وجود ذهنی را مانند گذشتگان خود به عنوان وجودی نازل‌تر و دارای منشا آثار کمتر در مقابل وجود عینی نمی‌داند؛ بلکه از دید او وجود ذهنی در مقابل وجود خارجی دارای منشا آثار کامل‌تر و برتر است و به لحاظ مرتبه وجودی هم آن را در مرتبه‌ای بالاتر از وجود خاص خارجی اشیا می‌داند. بنابراین در صدرا ذهن به معنای مرسوم کلمه وجود ندارد؛ آن چه که وجود دارد نفس است که کاملاً جنبه عینی دارد و مانند موجودات مجرد دیگر، هستی عالم را شکل می‌دهد و مراتب آن با مراتب عالم یکی است.

۵.۳.۲. انطباق از دید صدرا

بر خلاف پیشینیان که انطباق را «این‌همانی و وحدت ماهوی ذهن و عین» می‌دانستند، صدرا انطباق را «این‌همانی و وحدت تشکیکی عینی وجود برتر ماهیت و وجود خاص آن» (همان: ۵۶/۲) می‌داند. بنابراین از دید فیلسوفان پیشین، انطباق، انطباق ماهوی است ولی از دید صدرا که پای‌بند به اصالت وجود است انطباق بین دو شی، انطباق وجودی است.

بنابراین بحث انطباق را در صدرا می‌توان هم به متافیزیک و واقعیات بیرون از نفس نسبت داد که همان تطابق عوالم است، هم می‌توان آن را به عالم علم و مراتب معرفت نسبت داد که همان تطابق مراتب مختلف علم است و هم این که انطباق را می‌توان بین عالم معرفت و عالم هستی در نظر گرفت و به طور کلی از آن جا که علم وجود برتر ماهیت معلوم است می‌توان گفت علم بر معلوم منطبق است.

صدرا می‌نویسد:

« رابطه علم با معلوم بسان رابطه هستی است با آن ماهیت و چیستی که هستی را پذیرفته است. و همانگونه که هستی با چیزی که هستی را پذیرفته (ماهیت) در ذات

یگانه و متحد است و مغایرت میان آنها تنها ذهنی و تحلیلی است به همان گونه شناخت (علم) و چیزی که به وسیله شناخت شناسائی می شود (معلوم) ذاتا متحد و یگانه اند و مغایرت و دوگونگی میان آنها تنها با تحلیل ذهنی مشخص می گردد» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۷، ۲-۳)

و حسن زاده آملی شرح می دهد که:

« مرحوم آخوند ناظر به کلمات شیخ در شفاء است که شخص عالم عقلی مشابه با عالم عینی می شود و در این رتبه تطابق بین کونین و توازن عالم و آدم صورت می گیرد به اینکه عالم و آدم به وزان و مساوی یکدیگرند» (حسن زاده آملی، ۱۳۸۷: ۱/ ۱۳۴)

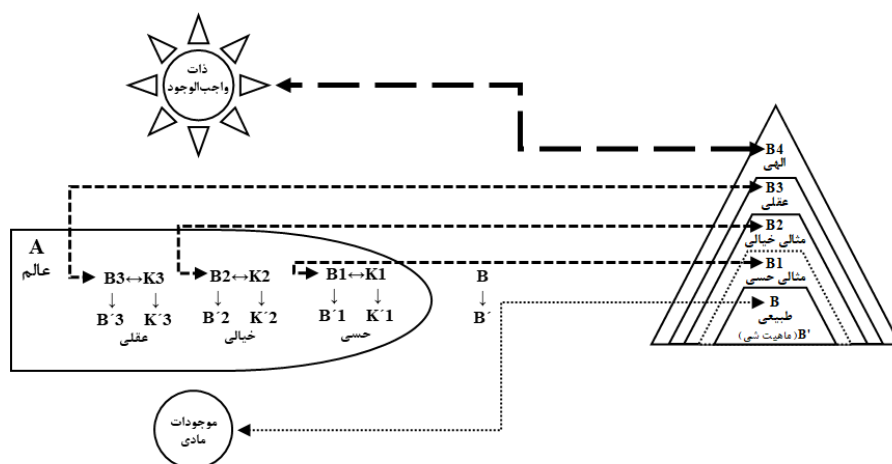
از این رو در نظام هستی شناسی و معرفت شناسی صدر اسه نوع انطباق را می توان یافت:

- ۱- انطباق هر طبقه از عالم هستی با طبقات زیرین خود. مثلا (B2 R_c B1)
- ۲- انطباق هر مرتبه از مراتب معرفت با مراتب زیرین خود. مثلا (K2 R_c K1)
- ۳- انطباق هر مرتبه از معرفت با طبقه متناظر خود در عالم هستی. مثلا (K1 R_c B1) یا (K2 R_c B2)

ترکیب این سه نوع انطباق و به خصوص انطباق نوع سوم ما را به نتیجه ای که در این جستار در پی آنیم نزدیک می کند. هر طبقه از معرفت با طبقه ای از عالم هستی متناظر است، و این تناظر دوسویه است. هر طبقه از هستی ضرورتا مرتبه ای از معرفت را در خود دارد و هر مرتبه ای از معرفت ضرورتا به طبقه ای از هستی اشاره می کند.

نتیجه گیری

با توجه به آنچه گذشت پیوند تنگاتنگ هستی شناسی و معرفت شناسی سیستم فلسفی صدرا کاملاً نمایان می شود. با ترکیب شکل ۴ و ۷ به شکل ۸ دست پیدا می کنیم که رابطه میان شناخت و متعلق شناخت یا هستی و معرفت را نشان می دهد.



شکل ۸: تناظر یک به یک عالم هستی و عالم معرفت

در شکل فوق، حقیقت وجود در سلسله هستی در سمت راست شکل طی حرکت جوهری اشتدادی، مراتب ترقی و تعالی را یک به یک طی می کند و از پایین ترین مرتبه به مراتب بالاتر وجود می رسد و علم و ادراک نیز در سمت چپ شکل طی همان حرکت جوهری اشتدادی، مراتب علم و معرفت را یک به یک از پایین ترین مرتبه طی می کند تا به بالاترین درجات و مراتب علم ارتقا یابد.

در این شکل عالم هستی به پنج طبقه تقسیم شده است. بالاترین طبقه، عالم الهی است که این عالم صرفاً توسط ذات واجب الوجود قابل درک و شناخت است. پس عالم منحصر به فردی وجود دارد که می تواند بالاترین طبقه عالم را به ادراک خویش درآورد.

پایین‌ترین طبقه عالم نیز که عالم مادی طبیعی است به دلیل مادی بودنش نمی‌تواند نزد چیزی حضور پیدا کند و متعلق شناخت کسی واقع شود. ولی همان‌طور که در بخش علم حضوری به آن اشاره شد صدرا در بعضی نوشته‌هایش نوعی علم حضوری ضعیف به آن‌ها نسبت می‌دهد و مدعی می‌شود که حتی اشیای مادی هم به خود علم حضوری دارند. هرچند این علم حضوری متفاوت با علم حضوری به معنای مرسوم است و درجه خیلی ضعیفی از علم را شامل می‌شود. به هر حال جدا از علم حصولی‌ای که انسان می‌تواند به آن‌ها پیدا کند این علم حضوری ضعیف را نیز می‌توان به آن‌ها نسبت داد و تناظر معرفت و هستی را در این بخش هم برقرار نمود.

سه طبقه دیگر عالم که بین این دو عالم مافوق و مادون قرار می‌گیرند عالم مثالی حسی و خیالی و مجرد عقلی است که هر سه می‌توانند به ادراک انسان درآیند. البته عالم عقلی را فقط انسان‌های نادری می‌توانند به آن دست پیدا کنند و به ادراک خویش درآورند؛ ولی به هر حال نفس انسانی قادر است که با حرکت جوهری اشتدادی به مقام و مرتبتی ارتقا یابد که به درک این عالم نیز نائل شود. نفس انسان در هر مرتبه‌ای که قرار گیرد همان مرتبه عالم را درک می‌کند. اگر نفس در مرتبه مثالی حسی قرار داشته باشد، که اتفاقاً انسان در بدو تولد و در مراحل اولیه زندگی خود در این مرتبه قرار دارد، آن‌گاه فقط قادر به درک موجودات این مرتبه از عالم هستی خواهد بود؛ و اگر نفس با حرکت جوهری اشتدادی به مرتبه مثالی خیالی یا عقلی برسد آن‌گاه موجودات همین مراتب از عالم هستی را درک خواهد کرد.

از طرفی چنان‌که در بخش ۳-۲ ذکر شد تمام این علم‌ها در واقع علم حضوری‌اند و اگر پای علم حصولی را هم به میان می‌کشیم آن نیز به واسطه همین علم حضوری است که تحقق می‌یابد. بنابراین هر کدام از طبقات عالم هستی به نوعی می‌توانند متعلق علم حضوری قرار گیرند. ذات واجب الوجود به علم حضوری الهی خود در

می آید، عوالم مثالی حسی و خیالی و مجرد عقلی به علم حضوری انسان در مراتب مختلف نفس اش در می آیند و اشیای عالم طبیعت نیز به طرز ضعیف تری به علم حضوری خود در می آیند.

در شکل ۸ اگر مجموعه مراتب عالم هستی از مادی تا الهی را در سمت راست شکل به عنوان ورودی یا دامنه در نظر بگیریم و مراتب مختلف معرفت را در سمت چپ شکل به عنوان خروجی یا برد تابع لحاظ کنیم و $F(x)$ رابطه معرفت حضوری باشد که بر اعضای دامنه هستی اعمال می شود و آن ها را به اعضای برد معرفت تبدیل می کند در این صورت می توان گفت:

اولا $F(x)$ یک تابع است، چرا که هر عضو دامنه هستی را دقیقاً به عضوی از برد معرفت مرتبط می کند.

ثانیا $F(x)$ یک تابع یک به یک است، چرا که اگر x_1 و x_2 متعلق به مجموعه جهان هستی باشد در این صورت اگر این دو عضو مربوط به دو طبقه عالم هستی و با هم متفاوت باشند لاجرم در بخش معرفت نیز به دو گونه متفاوت به شناخت حضوری فاعل شناسا در خواهند آمد و اگر دو شناخت $F(x_1)$ و $F(x_2)$ دقیقاً یکی و مربوط به یک مرتبه از معرفت باشند لاجرم این معرفت در حوزه هستی نیز به یک طبقه از طبقات عالم هستی اشاره می کند و می توان نوشت:

$$\bullet \text{ If } (x_1 \neq x_2) \rightarrow (F(x_1) \neq F(x_2)) \quad \& \quad \text{If } (F(x_1) \neq F(x_2)) \rightarrow (x_1 \neq x_2)$$

یا

$$\bullet \text{ If } (F(x_1) = F(x_2)) \rightarrow (x_1 = x_2) \quad \& \quad \text{If } (x_1 = x_2) \rightarrow (F(x_1) = F(x_2))$$

و این شرط تحقق تابع یک به یک است.

ثالثاً $F(x)$ یک تابع پوشاست، چرا که در سیستم صدرایی همه انواع معرفت قابل تصور از جمله معرفت مادی و الهی و مثالی حسی و خیالی و مجرد عقلی قابل

تحقق‌اند و در نتیجه تمام اعضای برد معرفت توسط $F(x)$ درگیر می‌شوند. رابعا $F(x)$ یک تابع دوسویی است، چرا که هم یک به یک است و هم پوشا، یعنی $F(x)$ یا همان تابع معرفت در فلسفه صدرا تابعی است که هم تناظر یک به یک بین دو مجموعه دامنه هستی و برد معرفت برقرار می‌کند و هم تمام اعضای این دو حوزه را شامل می‌شود.

البته با توجه به اندیشه‌های صدرا که معرفت را نیز از جنس هستی و وجود می‌داند و با توجه به آنچه که در مورد نفس از دید صدرا گفته شد و البته اگر علم حضوری اشیای مادی به خود را نیز بپذیریم می‌توان گفت که در یک تحلیل نهایی عملاً مرز میان دامنه و برد این تابع از میان برداشته می‌شود و هستی و معرفت یکی می‌شوند و اگر $F(x)$ تابع معرفت باشد در تمام مراتب عالم و معرفت می‌توانیم بگوییم:

- $F(x)=x$

منابع

۱. جوادى آملی، عبدالله (۱۳۷۵)، *رحیق مختوم شرح حکمت متعالیه، تنظیم و تدوین حمید پارسانیا، اسرا، قم.*
۲. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۷)، *شرح فارسی الاسفار الاربعه، بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، قم.*
۳. رضائزاد، غلامحسین (۱۳۸۷)، *مشاهد الإلوهیه یا شرح کبیر بر الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه ملاصدرا (ج ۱-۳)، آیت اشراق، قم.*
۴. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۷)، *آگاهی و گواهی، ترجمه‌ی مهدی حائری یزدی. وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران.*
۵. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۸)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه (ج ۱-۹). مکتبه المصطفویه، قم.*
۶. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۰)، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.*
۷. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۵۴)، *المبدا و المعاد، انجمن حکمت و فلسفه ایران، تهران.*
۸. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۳ الف)، *المشاعر، ترجمه‌ی هانری بدیع‌الملک بن امامقلی، طهوری، تهران.*
۹. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۸۲)، *شرح و تعلیقه صدر المتالهین بر الهیات شفا، تصحیح نجف قلی حبیبی و محمد خامنه‌ای (ج ۱-۲)، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران.*
۱۰. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۳ ب)، *مفاتیح الغیب، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران.*
۱۱. عبودیت، عبدالرسول (۱۳۹۲)، *درآمدی به نظام حکمت صدرائی (ج ۱-۳)، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، تهران.*

۱۲. کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۰)، *تاریخ فلسفه: یونان و روم*، ترجمه‌ی سید جلال‌الدین مجتبی‌ی، انتشارات سروش و انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
۱۳. مطهری، مرتضی (۱۳۷۲)، *مجموعه آثار استاد شهید مطهری (ج ۱-۳۰)*، صدرا، قم.
14. Ha'iri Yazdi, Mehdi (1992), *The Principles of Epistemology in Islamic Philosophy: Knowledge by Presence*, State University of New York Press, United States of America.
15. Mishra, Sanjay (2016), *Fundamentals of Mathematics: Function and Graphs*, Pearson India, India.

